



حافظ و خیام تفاوت‌ها و تشابه‌ها

خیام و حافظ هر دو خردورزی را می‌ستایند، اما حافظ توجهی ویژه به عشق و رندی دارد ...

خیام و حافظ هر دو خردورزی را می‌ستایند، اما حافظ توجهی ویژه به عشق و رندی دارد
حافظ و خیام؛ تفاوت‌ها و تشابه‌ها

جام جم آنلاین: خیام و حافظ دو ستاره تابناک آسمان ادب از جمله نام‌آورترین پارسی‌سرایان در درازنای تاریخ به شمار می‌آیند.

با این که این دو سخن‌سرای نامدار در 2 برهه زمانی متفاوت از یکدیگر می‌زیسته‌اند اما تشابه‌هایی فراوان در افکار و اقوال آنان دیده می‌شود که سبب شده است ادب‌پژوهانی چون شبلی نعمانی در شعر العجم، بهاء‌الدین خرمشاهی در حافظ‌نامه، محمد امین ریاحی در گلگشت در شعر و اندیشه حافظ و تنی چند دیگر از نامداران این عرصه حافظ را خیامی دیگر بخوانند و بدانند.

اما آیا به‌راستی این‌گونه بوده و حافظ را به سبب همسانی برخی اندیشه‌هایش با خیام، خیامی دیگر باید خواند؟

نگارنده بر آن باور است که افکار خیام و حافظ واجد بسی ویژگی‌های مشترک است، اما ناهمسانی گفتار و پندار آن دو نیز کم نیست و از این رهگذر تلاش می‌دارد با بیان برخی از موارد افتراق به تبیین این مدعا بپردازد. با وجود این، در وهله نخست سخن از برخی اشتراکات خیام و حافظ خواهد گفت و آنکه رو به سوی ارائه شماری از موارد اختلاف خواهد نهاد، چرا که ناگفته پیداست تا تشابه‌ها ملموس نشوند، ذکر حدیث تفاوت‌ها بی‌معنی جلوه‌گر خواهد شد.

الف: همسانی‌های افکار خیام و حافظ

در شعر خیام مضامینی چندگانه دیده می‌شود که همان مفاهیم در سروده‌های حافظ نیز دیده می‌شود و از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

1- حیرت در کار جهان و عدم آگاهی از رمز و راز آن: یکی از ویژگی‌های اصلی تفکر خیامی حیرت ناآگاهی از کار جهان است:

در دایره‌ای کامدن و رفتن ماست/ آن را نه بدایت نه نهایت پیداست / کس می‌نزند دمی در این معنی راست/ کاین آمدن و رفتن به کجاست

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من/ وین خط مقرط نه تو خوانی و نه من

حافظ نیز بسان خیام مبهوت است و تشابه فکری آن دو بسی نمایان و از جمله در ابیات زیر:

ساقیا جام میم ده که نگارنده غیب/ نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد

عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم/ دریغ و درد که غافل زکار خویشتم

2- چون و چرا در کار خلقت: دیگر ویژگی اندیشه خیام چون و چرا در کار خلقت است. او حکمت آفرینش را در نمی‌یابد و به این سبب در این‌باره بسیار سخن گفته است:

دارنده چون ترکیب طبایع آراست/ از بهر چه او افکندش اندر کم و کاست/ گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود/ ورنیک نیامد این صور عیب کراست

حافظ هم چون و چرای بسیاری در اشعارش درباره اسرار دنیا داشته است، از آن جمله می‌توان ابیات زیر را گواه آورد:

ز سر غیب کس آگاه نیست قصه مخوان/ کدام محرم دل ره در این حرم دارد/ وجود ما معمائیست حافظ/ که تحقیقش فسون هست و فسانه

این چه استغناست یارب وین چه قادر حکمت است/ کاینهمه زخم نهان هست و مجال آه نیست

3- ناپایداری جهان: مرگ و زوال در شعر خیام واجد نمودی برجسته است. یاد مرگ در شعر او به طور معمول با گریزها و کنایه‌های شاعرانه به سبزه، سبو و یادکرد درگذشت صاحبان قدرت و پریچه‌رگان همراه است:

هان کوزه‌گرا بیای اگر هوشیاری/ تا چند کنی بر گل آدم خواری/ انگشت فریدون و کف کیخسرو / بر چرخ نهاده‌ای چه می‌پنداری

هر سبزه که بر کنار جویی رسته است/ گویی ز لب فرشته‌خویی رسته است/ پا بر سر سبزه تا به خواری ننهی/ کان سبزه ز خاک لاله‌رویی رسته است

حافظ نیز بر ناپایداری جهان پای فشرده و در بسیاری موارد، گفتمان خویش را خیام‌گونه بیان داشته است:

قدح به شرط ادب گیر زانکه ترکیبش/ زکاسه سر جمشید و بهمن است و قباد

روزی که چرخ از گل ما کوزه‌ها کند/ زنهار کاسه سر ما پر شراب کن

4- شادی‌طلبی و عشرت‌جویی: به باور خیام دنیا فاقد اعتبار است و انسان نمی‌تواند دریابد سرانجامش در دوران پس از مرگ چه خواهد بود، بهترین کار غنیمت شمردن وقت به شادی و قدر دانستن زمان به عیش است:

ای دل غم این جهان فرسوده مخور/ بیهوده نه غمان بیهوده مخور/ چون بوده گشت و نیست نابوده پدید/ خوش باش غم بوده و نابوده مخور

دهقان قضا بسی چو ما کشت و درود/ غم خوردن بیهوده نمی‌دارد سود/ پر کن قدح می‌بکفم درنه زود/ تا بازخورم که بودنی‌ها همه بود

در اشعار حافظ نیز می‌توان ردپای تفکر خیامی را به عینه دریافت و براحتی پی برد که او نیز بر شادجویی و شادزیستی تأکید دارد:

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد/ من و ساقی بهم سازیم و بنیادش براندازیم/ چو دردستست رودی خوش بزن مطرب سرودی خوش/ که دست‌افشان غزل خوانیم و پاکوبان سر اندازیم

5 - جبرگرایی: اعتقاد به جبر خصیصه‌ای است که در اشعار خیام کاملاً جلوه می‌نماید. از منظر او، انسان دستخوش بازی تقدیر است و همه امور به حکم و اراده تقدیر جریان می‌یابند:

بر من قلم قضا چو بی من رانند/ پس نیک و بدش چرا زمن می‌دانند/ دی بی من و امروز چو دی بی من و تو/ فردا به چه حجت‌م به داور خوانند

زین پیش نشان بودنی‌ها بوده است/ پیوسته قلم زنیك و بد فرسوده است/ در روز ازل هر آنچه بایست بداد/ غم خوردن و کوشیدن ما بیهوده است

دیوان لسان‌الغیب شیراز، حافظ نیز سرشار از اشعار مرتبط با جبر است و به‌وضوح تمایلات جبرگرایانه او را نمایان می‌سازد:

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود/ کاین شاهد بازاری وین پرده‌نشین باشد

نیست در دایره یک نقطه خلاف از کم و بیش/ که این مساله بی‌چون و چرا می‌بینم

ب: ناهمسانی‌های شعر خیام و حافظ

علاوه بر موارد یادشده در شعر حافظ، جلوه‌هایی چندگانه رخ می‌نماید که در شعر خیام اثری از آنها دیده نمی‌شود یا اگر هم مشاهده گردد، کم‌رنگ و ابتر می‌نماید و از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

نکته: به باور حافظ ریا و دورویی جزئی از صفات اخلاقی بسیاری از مردمان معاصرش شده بود. بدین جهت، او بر صوفیان پشمینه‌پوش دروغین تاخت و نازاهدان زاهدنما را ملامت نمود. درحقیقت، حافظ از سالوس نفرت داشت و ریا را شرک خفی برمی‌شمرد

1- اعتقاد راسخ حافظ به معاد: آخرت‌اندیشی و معادگرایی حافظ با وجود شك و شبهه‌های کمرنگ و شیرینش از محک‌های شعر او است:

هست امیدم که علی‌رغم عدد روز جزا/ فیض عفوش نهند بار گنه بر دوشم

از نامه سیه نترسم که روز حشر/ با فیض لطف او صد توان از این نامه طی کنم

این در حالی است که اعتقاد به جهان دیگر در رباعی‌های خیام حالت ابهام دارد:

گویند مرا که دوزخی باشد مست/ قولي است خلاف دل در آن نتوان بست/ گر عاشق و میخواره به دوزخ باشد/ فردا بینی بهشت همچو کف دست

من هیچ ندانم که مرا آن‌که سرشت/ از اهل بهشت کرد یا دوزخ و بهشت/ جامی و بتی و بریطی بر لب کشت/ این هر سه مرا نقد و ترا نسبه بهشت

2- ستایش عشق در شعر حافظ: حافظ پیرو مکتب عشق بود، عشق را مایه امتیاز انسان می‌دانست و تمام سیر و سلوک شخصی خویش را بر پایه آن بنیاد نهاد:

طفیل هستی عشقند آدمی و پری/ ارادتی بنما تا سعادتی ببری

هر آن کسی که در این جمع نیست زنده به عشق/ بر او نمرده به فتوای من نماز کنید

در شعر خیام به‌رغم آن که سخن از خوبرویان و پریرویان و لب لعل و اصطلاحاتی چنین بسیار است اما توجه چندانی به عشق بویژه نوع عرفانی آن نشده و اگر هم سخنی در این باره گفته آمده بیشتر درباره شادجویی و عیش این جهانی است. شگفت آنجاست که در کل رباعیات خیام به اندازه انگشتان دو دست نیز از عشق و ترکیبات آن نام برده نشده و اگر هم بندرت یادی شده هیچ‌گاه در ستایش آن نبوده بلکه بیشتر بر نشان از تاکید بر شادخواهی و یا نمایان ساختن هیبت مرگ دارد.

رباعی‌های زیر بر درستی این دعوی گواهند:

گویند هر آن کسان که باپرهیزند/ ز انسان که بمیرند چنان برخیزند/ ما با می‌و معشوقه از آنیم مدام/ باشد که به حشرمان چنان انگیزند

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است/ در بند سر زلف نگاری بوده است/ این دسته که بر گردن او می‌بینی/ دستی است که بر گردن یاری بوده است

3- انتقاد از زهد و تصوف ریاکارانه در شعر حافظ: به باور حافظ ریا و دورویی جزئی از صفات اخلاقی بسیاری از مردمان معاصرش شده بود. بدین جهت، او بر صوفیان پشمینه‌پوش دروغین تاخت و نازاهدان زاهدنما را ملامت نمود. درحقیقت، حافظ از سالوس نفرت داشت و ریا را شرک خفی برمی‌شمرد:

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود/ تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود

دلم از صومعه بگرفت و خرقة سالوس/ کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند/ چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

چنین مفهومی در شعر خیام به تقریب اصلاً وجود ندارد. حتی می‌توان با کمی اغماض گفت خیام نه تنها به زهد ریاکارانه توجهی معطوف نداشته است بلکه برعکس به سبب اصرارش بر شادجویی بر زاهدان راستین نیز تاخته است.

قومی متفکرند اندر ره دین/ قومی به گمان فتاده در راه یقین/ می‌ترسم از آن که بانگ آید روزی/ کای بی‌خبران راه نه آنست و نه این

4- تبلیغ اعتدال و میانه‌روی در شعر حافظ: رعایت تعادل و میانه‌گزینی راهی است که حافظ به اجرای آن در انجام هر کاری توصیه و سفارش می‌کند:

دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات/ مکن به فسق مباهات و زهد هم مفروش

زیادتی مطلب کار بر خود آسان گیر/ صراحی می‌لعل و بتی چو ماهت بس

در تفکر خیام، نشانی از اعتدال و میانه‌روی نمی‌توان جست، بلکه بالعکس این زیاده‌جویی بویژه در شادی است که خیام تبلیغ می‌نماید:

گر یک نفست ز زندگانی گذرد/ مگذار که جز به شادمانی گذرد/ هشدار که پرمایه سودای جهان/ عمر است چنان کش گذرانی گذرد

برآیند سخن

بی‌گمان مراتب تشابه و تفاوت افکار خیام و حافظ بسی بیش از این است، اما چه شود که این مختصر را مجالی برای هویدا ساختن تمام آنها نیست.

به عنوان برآیند سخن می‌توان گفت با وجود تمام تشابه‌های گفتمان‌های خیام و حافظ، در بسیاری از موارد آن دو در مسیرهایی جدا از هم طی طریق می‌کردند. به عبارت دیگر، اندیشه خیام اندیشه‌ای سرشار از تردید و اعتراض است. به‌رغم ستایش خردورزی و تعقل، کلامش تلخ، سرد و بسان سرزنش است. او خود تا اندازه‌ای روشن‌بینانه این تردیدها، اعتراض‌ها، ابهام‌ها و سرزنش‌ها را پاسخ گفته است. نوشداروی وی برای درمان زخم‌هایی چنین رنج‌آور، خردورزی، پند گرفتن از سرنوشت گذشتگان، بیدار دل ماندن و بویژه بهره‌برگرفتن از حال است. اما کار حافظ در کنار ستایش خرد، کشیدن دست نوازش بر عشق و رندی است، از آمل و آلام زنده و همیشگی انسان سخن گفتن است، پرداختن به مسائل ابدی انسان است. به باور حافظ دار و ندار انسان دنیا و آخرت است. نوشداروی او برای التیام آلام بشری و نیل انسان به آمل همیشگی‌اش عشق و رندی است که راه‌هایی دنیوی و راز گشایش و رستگاری اخروی را نشان می‌دهد.

امیر نعمتی لیمائی / جام جم